فصلنامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق
سال پنجم، تابستان ۱۳۹۱، شماره ۱۶
صفحات ۱۲۰ ـ ۱۱۰

PAZHUOHESH NAMEH-E AKHLAGH
A Research Journal
Vol. 5, Summer 2012, No. 16

تأملات فلسفی در آسیب‌شناسی نفس با تکیه بر آراء ملاصدرا

مرضیه صادقی*

چکیده

باتوجه به مبانی فلسفی ملاصدرا می‌توان به آسیب‌شناسی نفس آدمی پرداخت. وی معتقد است بین وجود و علم رابطه تساوی وجودداشته و در مورد انسان که در رابطه با وجود مطلق، دچار فقر و ضعف هستی می‌باشد طبیعتاً دچار ضعف در ناحیه علم بوده و درنتیجه می‌توان جهل و غفلت را در وجود آدمی به‌عنوان یک عامل آسیب به‌شمار آورد. در این پژوهش شش مقوله جزء مولفه‌های اساسی در تبیین آسیب‌شناسی روانی انسان به‌جهت رسیدن به آرامش روانی و تعادل وجودی می‌باشد. که عبارتند از: سیر تکوینی نفس و رسیدن به مرتبه تعقل، ارتباط خود با خود، ارتباط خود با مبدأ هستی، ارتباط خود با جهان، ارتباط خود با دیگران.

در تبیین مسئله به این نتیجه می‌رسیم که هویت و نفس انسان سیر رو به تکامل به‌علاوه هویت انسان جوهری قدسی از سنخ ملکوت است در تبیین آسیب‌شناسی روانی نفس می‌توان گفت آفات انسانی مربوط به ضعف عقل و تفکر است و فقدان آن سبب مهم‌ترین آسیب‌ها ازجمله جهل نسبت به معرفت و انحراف از حقیقت می‌شود.

واژگان کلیدی

نفس، اخلاق، جهل، فقر، آرامش روانی، اعتدال، تفکر.

طرح مسئله

اندیشه بشر و کیفیت، تفکر و ادراک وی، نقش به‌سزایی در سلامت روان او دارد کما اینکه این رابطه دو

*. استادیار دانشگاه قم.
marziyehsadeghi@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۲۴

سویه است یعنی سلامت روان نیز می‌تواند زمینه‌ساز سلامت فکر و نگرش انسان باشد به این جهت می‌توان ادعا کرد که بین فلسفه ما و بهداشت روانی رابطه وجوددارد به‌طوری که فلسفه به‌عنوان نگرش عقل آدمی به اصل و سرنوشت وجود در زمینه‌سازی سلامت نفس و روان آدمی دخالت دارد چراکه وقتی بینش و نگرش انسان عقلانی باشد و به درک حقایق نایل آید از آنجا که همیشه ساحت اندیشه انسان ساحت عمل او را رقم می‌زند درنتیجه رفتارهای عقلانی ونهایتاً رفتارهای اخلاقی از او سرمی‌زند.

شاهد این ادعا کتب فلاسفه اسلامی در زمینه علم‌النفس است؛ جرقه این فکر در ارسطو زده‌شده و کتاب *النفس* ارسطو به‌عنوان الگوی فلاسفه اسلامی قرارگرفت. پس از آن افلاطون در کتاب‌های *فیدون* و *جمهوریت*، ابن‌سینا در کتاب *نفس شفاء* و به‌همین ترتیب شیخ اشراق و میرداماد تا ملاصدرا که به تبع فلاسفه پیشین خود و در سایه مباحث وحی و سنت رسول خدا، مباحثی را مطرح کرده‌است با نگاه موشکافانه خود پرده از اسرار نفس بردارند.

ملاصدرا از کسانی است که به‌تبع مبانی فلسفی خویش، به بحث از سلامت نفس و روان پرداخته چنانکه در کتاب *کسر اصنام الجاهلیه* در رابطه با عواملی که درجهت سلامت و اعتدال نفس مؤثرند، وظیفه مهم عقل را در رابطه با تعدیل غرایز مطرح می‌کند که درصورت حاکم کردن نظم و اعتدال بر رفتارها، آرامش روحی و روانی حاصل می‌آید وی همچنین در کتاب *شرح اصول کافی* بیان‌می‌کند که تفکر، عامل موثر در رسیدن آدمی به درجه انسانیت است و در رساله *سه اصل* به آسیب‌شناسی نفس انسانی و عوامل موثر در درمان آن می‌پردازد.

وی از تمام مباحث خود می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که انسان در مسیر تکاملی‌اش می‌تواند کمبود وجود خود که ناشی از حالت امکانی و فقر وجودی اوست را با تلاش و در سایه قوت‌بخشیدن و حاکم کردن قوای عالمه و عامله، جبران کند و در سایه سعه عقلانی، سعه وجودی پیداکند ودرنتیجه به سعه اخلاقی، به آرامش روحی و روانی برسد. چراکه به‌هراندازه که سعه وجودی فرد فزونی یابد به‌همان اندازه، خود را از رذائل دور نگه‌داشته و عقل خود را بر قوای حیوانی مسلط کرده است؛ لکن نکته قابل توجه این است که اگر این انسان در زندگی‌اش دارای حرکات غایت‌مند و درجهت الهی باشد تعادل و آرامش روانی به‌دست می‌آید در این راستا مولفه‌ها و عواملی نقش اساسی خواهند داشت چنان‌چه اگر کسی به دنبال شناخت خویش باشد و خود و عظمت خویش را دریابد هدف‌مند خواهدبود علاوه براینکه با پی‌بردن به استعدادهای درونی خود سعی می‌کنددر سایه زندگی عقلانی به کمال انسانی و تعادل وجودی دست یابد.

حال اگر کسی بتواند نفس خود را کنترل کند می‌تواند عالم را رهبری کند. مؤلفهٔ دیگر ارتباط خود با مبدءِ هستی است، به‌طوری‌که هدف از شناخت خود، شناخت خداست به علاوه اعتقاد به خدا باعث

خودآگاهی در فرد، درک وحدت هستی، هدف‌مندی و یافتن جایگاه خود در هستی می‌شود. اما در ارتباط خود با هستی در می‌یابیم که جهان هستی نشان از خدا و صفات او و هدف و نتیجه شناخت خود، شناخت هستی است. در ارتباط خود با دیگران داشتن روابط صحیح و گفت‌وگو کردن با رعایت آداب صحبت یکی از راه‌های به کمال رسیدن است. داشتن ارتباط صحیح با دیگران موجب کمال فرد و کمال دیگران است ولی هر فرد بعد از تحول فکری خود عهده‌دار تعلیم و ارشاد دیگران و اصلاح‌بین مردم باید باشد.

مبانی فلسفی صدرا، مقدمات آسیب‌شناسی نفس انسانی

یک. طرح مسئله وجود؛ از نظر صدرا وجود، شایسته‌ترین اشیاء برای تحقق داشتن است و همه‌چیز به آن شناخته می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۸۸: ۲۱) ولذا اساس همه معارف چه معرفت نفس انسانی چه شناخت مسائل الهی شمرده می‌شود. بنابراین صدرا حقیقت وجود را محور مباحث فلسفی خویش قرارداد و اما مطالب دیگری برطبق این اصل به مبانی صدرا اضافه می‌شود یکی فقر وجودات امکانی است که از آن تعبیر به «فقر وجودی» می‌شود بدین معنا که وجودات امکانی همچون انسان در مقابل هستی مطلق، دچار فقر هستی و کمبود وجود می‌باشند و این امر سبب وجود نقصان‌هایی در انسان خواهدشد. مطلب دیگر اینکه علم از شئون وجود است و رابطه تساوی بین وجود و علم برقرار است: «کلُّ صورة ادراکیَّة هوضربٌ منً الوجود» (همو، ۱۳۸۸: ۳۰۴) به‌طوری‌که هرچه وجود او وسعت یابد علمش وسیع‌تر شده و بالعکس، هرچه عقل خود را بیشتر به‌کارگیرد و علمش فزونی یابد سعهٔ وجودی بیشتری خواهد یافت (همو، ۱۳۰۲: ۲۹۵)

و اما به‌دنبال مسئله وجود، وحدت وجود و تشکیک آن مطرح می‌شود بدین‌معنا که وجود، حقیقت واحدی است که دارای مراتب است براین‌اساس، نفس نیز یک واحد شخصی دارای مراتب است که درعین وحدت شخصی می‌تواند از مرتبه حسی تامرتبه عقلی را پذیرا باشد. بنابراین می‌توان گفت انسان یک هویت دارد که دارای مقامات بوده به‌طوری که وجودش را از پایین‌ترین منازل آغازکرده وبه درجه عقل می‌رسد. (همو، ۱۳۸۳: ۱۵۴)

دو. حرکت جوهری و تطورات نفس؛ حرکت جوهری به‌عنوان مبنایی مناسب می‌تواند بین جنبه نفسانیت نفس و رابطه آن با بدن جسمانی وفاق ایجاد کند. ملاصدرا پس از اثبات جوهریت نفس، نفس را جوهری که ذاتاً مستقل بوده ودر مقام فعل متعلق به جسم است معرفی کند. (همو، ۱۳۸۸: ۲۲۹) وی سپس با اثبات حرکت جوهری و بیان اینکه نفس هم مانند همهٔ موجودات از مرحلهٔ نقص به‌سوی کمال در حرکت است می‌گوید:

درجه نفس آدمی مادامی‌که در مرتبه جنین در رحم مادر است مرتبه نباتی (بالفعل) و حیوان بالقوه است و هنگام تولد، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و هنگامی که به بلوغ جسمانی رسید انسان بالفعل می‌شود لکن مرتبهٔ نفس قدسیه، مرتبه‌ای است که چه‌بسا از هزاران نفر یک نفر هم به آن نرسد. (همان: ۲۳۰ و ۲۲۹)

وی اضافه می‌کند که نباید تصور کرد که جوهر آدمی در تمام عمر یکی است بی‌تفاوت، و این نزد ارباب بصیرت صحیح نیست. ای‌بسا آدمیان که به نفس حیوانی زنده‌اند و هنوز به مقام دل نرسیده‌اند و کس باشد که مقام انزل از حیوانات باشد و کسی هم باشد که مقامش (مَنْ یُطع الرَّسول فقَد أطاعَ الله)[1] باشد و این آخر مقامات آدمیست (همو، ۱۳۸۹: ۲۷) بنابراین تمام این مراحل که درواقع خروج از قوه به فعلیت است حیات انسانی را تشکیل می‌دهد که دارای نشئه‌ها و مراتب مختلف بوده و می‌تواند از اسفل‌سافلین تا اعلی‌علیین پیش‌برود. پس سیرانسان حد یقف ندارد. (حسن‌زاده‌آملی، ۱۳۸۵: ۴۰۰)

سه. تعلق نفس به بدن؛ ملاصدرا در کتاب مفاتیح‌الغیب به اختلاف خود با دیگر فلاسفه اشاره کرده و می‌گوید نفوس انسانی حادث به حدوث بدن‌اند ولی از جهت حقیقت روحانی خود که در علم الهی‌اند قدیم‌اند پس نفس ازجهت حدوث، جسمانی و از جهت بقا روحانی است؛ وی ضمن اینکه اقوال دیگران را دراین‌باره قرین به محالات می‌داند در تبیین نظریه جسمانیة الحدوث بودن نفس در باب چهارم مفتاح ۱۵ می‌گوید: نفس در آغاز نه در ماده و نه با ماده بلکه از ماده و از عناصر، تشکیل شده است اما استعداد ارتقا را دارد و درنهایتِ تکامل به مرحله تجرد می‌رسد و درنتیجه قائم به ذات می‌شود؛ لذا معتقد است براین اساس نفس انسانی در هویت خویش دارای مقام معلومی نیست بلکه دارای نشئت و مراتب گوناگونی است. (صدرالمتألهین، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

بنابراین ازنظر صدرا، نفس در حدوث و پیدایش جسم بوده و به تدریج در مسیر تکاملی خود جسم را رهاکرده و قائم به ذات می‌شود وی همچنین معتقد است که نفس حامل بدن است نه بدن حامل آن. این نفس است که موجب تحصّل و تکوّن جسم می‌شود و آن را به جهات مختلف می‌کشاند لکن نفس به‌واسطه استقلالش از وجود، به‌تدریج از بدن جدا شده و کم‌کم از این نشئه طبیعی درجهت نشئه دوم، گسسته می‌شود واین زمانی است که نفس به‌غایت خود در جوهر و استقلال می‌رسد. (همو، ۱۳۸۳: ۹ / ۴۶)

آسیب‌شناسی نفس انسانی

صدرالمتألهین در کتاب *کسر اصنام الجاهلیه*، درمورد سلامت روح، بیان‌می‌کند همان‌طوری‌که بدن انسان

---

۱. هر کس از رسول خدا پیروی کند، همانا از خداوند پیروی کرده است.

دارای حالتی مزاجی است که اگر از حد اعتدال خارج نشود تعادل و سلامت آن به‌حال خود باقی می‌ماند و اگر از حد اعتدال خارج شود در معرض دردها و آفت‌ها قرارمی‌گیرد؛ روح هم در صفات باطنی و اخلاق نفسانی خود این‌چنین است به این معنی که هرگاه روح از حد اعتدال خارج شود و در اخلاق و صفات شهوی، غضبی و فکری به افراط و تفریط بیفتد دچار بیماری‌های باطنی می‌شود که نتیجه‌اش عدم‌پایداری روح است و همان‌طوری که غذاها، نوشیدنی‌ها و داروها برای سلامت بدن و تعادل آن لازمند، اعمال و افعال انسان هم چون عبادات شرعی در تعادل نفسانی و فطرت اصیل روح انسانی مؤثرند وی در ادامه می‌افزاید:

> اگر نفس انسانی از فطرت اصلی و سلامت خلقی که براساس آن آفریده‌شده است به‌دلیل انحراف اندیشه و انجام اغراض نفسانی یا اعمال زشت منحرف شد و یا به‌واسطه کسب علوم ناقص و عبادات غیرخالص به خود مغرور شد جاهلی است که در دریای جهالت غوطه‌ور شده است (همو، ۱۳۸۱: ۱۴۴)

از کلمات صدرا می‌توان این مطلب را استفاده‌کرد که ریشه و منشأ تمام آسیب‌های نفسانی ضعف عقل است که می‌تواند سلامت روح و روان آدمی را به‌خطر انداخته و آن را از فطرت اصلی‌اش دورکند. صدرا همچنین در کتاب *شرح اصول کافی* نیز با تمسک به کلام امیرالمؤمنین﵇ که خطاب به هشام فرمود (کسی که انسانیت ندارد دین ندارد و کسی که عقل ندارد انسانیت ندارد) معتقد است ریشه آفات انسانی جهل است و کمال انسانیت و اصل آن به‌واسطه عقل است حال باتوجه به اینکه عقل شدت و ضعف دارد انسانیت هم شدت و ضعف خواهد داشت (همو، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۳۶) به‌نظر می‌رسد آنجا که صدرا سخن از اعتدال به‌میان می‌آورد در رابطه با عقل عملی است که معتقد است باید بر سایر قوای حیوانی انسان حکومت کند و آنجا که سخن از نادانی و جهل به‌میان می‌آورد مقصود وی تأکید بر قوه تعقل و تفکر و درنتیجه عقل نظری می‌باشد اما به‌هرحال مسئله به عقل برمی‌گردد که باید درجهت حاکمیت و قوت آن، هر انسانی کوشا باشد.

باتوجه به مبانی فلسفی ملاصدرا که علم را مساوق با وجود می‌داند می‌توان نتیجه‌گرفت که اگر در جهت قوت عقل تلاش شود وسعهٔ عقلانی حاصل‌آید سعهٔ وجودی نیز حاصل می‌شود و انسان ممکن‌الوجودی که دچار فقر هستی می‌باشد در سایه اتصالش به هستی مطلق، غنی می‌شود لکن اگر در این سیر، عقل عملی را حاکم نکرد. و بر سایر قوا و در جهت قوت اندیشه و تفکر گام برنداشت دچار بی‌اعتدالی در نفس شده و درنتیجه بی‌اخلاقی در زندگی او حاکم می‌شود. صدرا سلامت مطلق روح را به اخلاق نیکو تعبیر می‌کند؛ درنتیجه وقتی اخلاق نیکو نبود درنتیجه به آن آرامش روحی و روانی نخواهد

رسید. صدرا می‌گوید:

الغضب و الحرص: و... فمن نتایج الاحتجاب والبعد من معدن الوجود و الصفات الکمالیـهً. (همـو، ۱۳۸۰: ۲ / ۳۶۰)

از این عبارت بدست می‌آید که رفتارهای ضداخلاقی و درنتیجه عدم اعتـدال روانـی در صـورت فقـر وجودی و به‌عبارتی کمبود وجود حاصل است که آن هم ناشی از ضعف عقلی می‌باشد.

صدرا در رساله *سه اصل* آسیب‌های مربوط به نفس انسانی را در سه اصل تبیین می‌کند:

اصل اول؛ معرفت و شناخت نفس است بطوری کـه هرکـه معرفـت نفـس پیدانکنـد خـدای خـود را نمی‌شناسد و درآن‌صورت مصداق آیه شریفه (اولتک کا لانعام بل هم اضل) می‌شود (اعراف / ۱۷۹)

اصل دوم؛ تعلّق، حب جاه و مال، شهوات و لذات است بدین معنی که هر نفسی به لذت‌های جسمانی و دنیایی عادت‌کند متخلق به صفات و ویژگی‌های حیوانی مـی‌شـود و هـرکس عقـل را مطیـع هواهـای نفسانی کند از الطاف جاودانه الهی محروم خواهد بود.

اصل سوم؛ گمراه‌شدن توسط نفس اماره و فریب آن را خوردن است به‌طوری که بد را خوب و خـوب را بد برای انسان جلوه می‌دهد. (صدرالمتألهین، ۱۳۸۹: ۸۲۵)

از بیانات صدرا بدست می‌آید که آسیب‌های نفس مربوط می‌شود به ناکـارایی دو چهـره عقـل: عقـل نظری و عقل عملی. بدین‌صورت‌که انسانی که در مرتبه حیوانیت باقی‌مانده و نفس خود را به‌مرتبه نفس ناطقه ترقی نداده است از آن مرتبهٔ لازم عقلانیت برخوردار نمی‌باشد و درنتیجه عقل بر قوای حیـوانی آن مسلط نگردیده و دراین‌صورت اسیر هواهای نفسانی بوده و در افراط یا تفریط است؛ درنتیجـه از سـلامت روان برخوردار نخواهدبود. درواقع قصور آن در ناحیه عقل نظری به‌این‌صورت است که نتوانسته با تفکر و اندیشه از حالت عقل هیولائی خارج شود و به درک حقایق بپردازد و قصور او در ناحیه عقـل عملـی هـم به‌این‌صورت است که در کارش که تدبیر بدن است موفـق نبـوده و بـه جـای تسـلط بـر قـوای حیـوانی (شهوت، غضب، وهم) از آنها منفعل بوده و درنتیجه به اشتغال بدن و قوای حسی گرفتارشده‌است (همـو، ۱۴۱۱: ۹ / ۱۲۵) که البته ضعف عقل عملی ناشی از ضعف در ناحیه عقـل نظـری مـی‌باشـد زیـرا عقـل عملی، بدن را تحت نظارت عقل نظری تدبیر می‌کند. «یدبِّرها علـی حَسـب حکـم القوهـة النظریـة». (همـو، ۱۴۱۱: ۸ / ۱۳۱) با این وصف از نظر سعه وجودی نیز ضعیف بوده و رفتارهایش نیز شایسته یک زنـدگی عقلانی نخواهدبود و درنتیجه آرامش روح و روان وی تأمین نخواهدشد.

بنابراین عمده‌ترین عامل، جهالت است که به ضعف وجود انسان برمی‌گردد که آن هم ناشی از ضعف عقل اوست که نتوانسته او را از مرتبه حیوانیت و فقر ترقی داده و به سوی الهی شدن سوق دهد (صـدرا،

۱۳۸۹: ۹۳) گرچه صدرا در رساله سه اصل خود عوامل دیگری چون حجاب‌هایی نظیر مال، مقام و موانعی چون تقلید و تبعیت از جمع را مطرح می‌کند لکن نهایتاً می‌توانیم نتیجه بگیریم که همهٔ آنها به نقص ذاتی نفس یعنی ضعف و فقر وجود برمی‌گردد که نهایتاً به ضعف عقل و یا به تعبیری (جهل و نادانی) می‌رسد چراکه: «العلم اصل کل خیر والجهل اصل کل شر». (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۱)

عوامل مؤثر در سلامت روح

یک. تأکید بر تعقل و باروری عقل؛ خداوند عقل را به‌عنوان غریزه‌ای که نه‌تنها انسان را از حیوان متمایز می‌کند بلکه رشدو تکامل آن، سبب می‌شود که انسان را به‌عنوان غرض خلقت همه موجودات قراردهد (صدرا، ۱۳۶۷: ۵۰) در وجود وی نهاده‌است البته این مطلب به این معنا نیست که همه انسان‌ها به‌طور یکسان عقل را دارا می‌باشند بلکه انسان‌ها در استعداد و نورانیت عقل متفاوت می‌باشند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۲۸)

اما برای مبارزه با آسیب جهل باید به تقویت عقل و رشد تفکر پرداخت برای این امر، هم باید به تقویت عقل نظری پرداخت و هم به اصطلاح عقل عملی. گرچه در نظر صدرا، عقل عملی در مراحل انجام کار برای انسان، انگیزهٔ انجام کار حسن را ایجاد می‌کند بدین‌صورت که محسنات کار توسط عقل عملی جلوه‌گر شده و درنتیجه انسان میل به انجام کار پیدامی‌کند. (همو، ۱۳۸۰: ۲ / ۴۳۶) درواقع این عقل عملی است که کارهایی چون تهذیب ظاهر و باطن و مزین‌شدن به اوصاف پسندیده را در انسان محقق می‌کند لکن باید توجه داشت که درهرحال، عقل عملی خدمتگزار عقل نظری بوده چراکه درک امور کلی در امور عملی نیز به‌عهده عقل نظری می‌باشد علاوه‌بر اینکه معرفت حقایق، راه را برای تهذیب و تزکیه هموارتر می‌کند. (همو، بی‌تا: ۱۶)

بر این اساس تقویت و استکمال عقل نظری در تشکیل هویت اخلاقی انسان ودرنتیجه سلامت روان وی نقش به‌سزایی دارد. گسترش سطح عقلانی انسان در این بعد هنگامی تحقق پیدامی‌کند که انسان به خدا و صفات او ایمان و معرفت داشته و حقایق عالم را از طریق اتصال با عقل فعال شناخته و عالمی عقلی شود دراین‌صورت است که انسان چه در جهت استدلال و استنباط و چه در ناحیه درک کلیات و تحلیل امور، گسترش عقلانی پیدامی‌کند. اما درجهت عقل عملی نیز باید تلاش کرد که قوه عاقله را بر قوای دیگر مسلط کرده و قوای دیگر را در حد اعتدال نگه‌داشت تا از موانعی چون اسیرشدن در مقابل هواهای نفسانی، تمایل به شهوات و امور دنیایی خود را رهاند. به‌هرحال رابطه علم و عمل دو سویه است بطوری‌که اگر تهذیب نباشد تفکر بی‌فایده است و اگر تفکر و درک حقایق نباشد مسیر شکوفایی و تزکیه نفس هموار نخواهدبود. (همو، ۱۴۲۰: ۲۸۷)

پس از بررسی دیدگاه‌های صدرا به این نتیجه می‌رسیم که انسان برای اینکه به مرحله‌ای برسد که بتواند رفتارهایش را در سطح عقلانی انجام دهد نیاز به معرفت و عقل دارد تا بیماری و نقصان، عارض روح نشود و به کمال انسانی و سلامت نفس و روان برسد.

دو. حقیقت تعقل و قوت عقل؛ فارق بین انسان وحیوان قوه عاقله است. وی با طرح این مسئله که میان روح بشر و عالم ملکوت نقاب‌هایی وجوددارد بیان می‌کند که وقتی نقاب‌ها از قلب انسان کنار می‌رود که نفس انسان در مرتبه عاقله است و صور عالم ملکوت آنگونه که هست در آن آشکار گردد لکن در دیدگاه خاص صدرا ویژگی‌هایی طرح می‌شوند که ذیلا به آنها اشاره می‌شود.

۱. معرفی شناخت و معرفت به‌عنوان شهود؛ در بحث عقل نظری، عمل‌کرد عقل فعال به‌عنوان شرط معرفت که مبنایی را برای شناخت شهودی فراهم می‌کند دو ویژگی خاص را طلب می‌کند یکی اینکه علم و تعقل تنها از طریق ارتسام و ذهن که محل کلیات است حاصل نمی‌شود، بلکه عمل واقعی شناخت، دیدن است که مستلزم حضور شیئی نزد عالِم است .صدرا در مسئله عقل و تعقل، علم واقعی را توسط قلب می‌داند و مسئله تعقل را به شهود ربط داده و شناخت عقلانی را گامی به‌سوی شناخت شهودی می‌داند (همو، ۱۴۱۱: ۴ / ۱۳۹) و این منجر به نفی دوگانگی فاعل و مفعول و یا به‌تعبیری به اثبات اتحاد عاقل و معقول منجر می‌شود. دوم اینکه اشاره به حصول شناخت از طریق منبع فوق عقلانی (عقل فعال) دارد و بدین‌وسیله در معرفت‌شناسی صدرا که برخاسته از معنویت است شرط صحت معرفت، تربیت معنوی نفس می‌باشد یعنی در شهود شخص باید از طریق کمال روحانی تعقل و ژرف‌اندیشی را بدست آورد به‌عبارت دیگر باید نفس به درجه‌ای برسد که بتواند متصل به عقل فعال شود و پذیرای صور معقوله باشد و این با پذیرش حرکت جوهری نفس و اینکه به تدریج وجود فیزیکی آن محو و به مرحله روحانیت نزدیک شود قابل قبول است.

در این حالت، نفس از نظر وجودی اشتداد پیداکرده و به عالم معقولات نزدیک‌تر می‌شود و به این ترتیب معرفت راهی برای حضور در عالم معقولات خواهدبود .بنابراین معرفت واقعی به کمال وجودی اشاره دارد واین گام مهمی است درجهت محو هرگونه تمایزی بین عقلانیت و معنویت. و این درصورتی است که نفس هم از طریق عقل و هم از طریق قلب به تجرد تام و کمال اخلاقی برسد. دراین حالت می‌تواند همه چیز را به‌طور شهودی درک کند .صدرا با طرح مسئله تجرد روح از محدودیت‌های جسمانی و گسستگی تام از لذات مادی معتقد است نفس مادامی که به بدن وابسته است نمی‌تواند به کمال عقلانی برسد و نمی‌تواند قدرت خود را جز بر فعالیت‌های حیوانی به‌کار بندد (همان) و این مسئله به‌این خاطر است که خودآگاهی و شناخت ما نسبت به نفس درحالت ترک بدن شدیدتر و حضور ما نزد خودمان

کامل‌تر می‌شود؛ چراکه درصورت قطع رابطه نفس با بدن امور معقول مرئی و دانش آنها عیان می‌گردد. (همان: ۱۲۵)

۲. وحدت ذاتی شناخت عقلانی و روحانی؛ صدرا در باب باروری عقل و مقابله با ضعف عقل معتقد است فلسفه نظری و عقلی، قلب را راضی نخواهدکرد و روح را آرام نمی‌کند. وی می‌گوید گشادگی سینه هدف حکمت عملی و نور، هدف حکمت نظری است و حکیم الهی فردی است که این دو را ترکیب کند. (همو، ۱۴۱۱: ۱ / ۱۱)

صدرا ضمن بیان این مطلب که رذائل عقلانی مانند اعتقادات نادرست و دیدگاه‌های اشتباه باعث آزار روح می‌شود و لذا در بعد حکمت نظری انسان باید به‌دنبال کسب معارف صحیح باشد، اضافه می‌کند که در حکمت عملی اعتدال در قوه علم و تفکر است که موجب درک تمایز راست از دروغ، زشت از زیبا و سود از زیان افعال می‌شود. بنابراین در ناحیه قوت عقل تنها رسیدگی به حکمت نظری کافی نیست بلکه سعه عقلانی در سایه وحدت ذاتی شناخت عقلانی و روحانی است (همو، ۱۳۸۷: ۲۰۷)

ارتباطات آدمی در جهت سلامت روان

انسان تا خود را نشناسد و همچنین نسبت به خدا و رابطه خود با خدا و تدبیر خدا نسبت به عالم شناخت پیدا نکند نفس او آمادگی انجام فضایل را پیدا نخواهدکرد. این ارتباطات در چهار حوزه قابل ترسیم است.

یک. ارتباط با خود؛ اولین مرتبه، ارتباط خود در قلمرو خویشتن است؛ از نظر صدرا انسان می‌تواند از طریق علم حضوری به خود آگاهی پیدا کند. نتایج مهمی براین امر مترتب است که عبارتند از:

۱. انسان به‌واسطه شناخت خود، عالم روحانی و بقای آن و به‌واسطهٔ شناخت بدن خود، عالم جسمانی و نابودی آن را می‌شناسد و درنتیجه به پستی امور فانی و برتری امور باقی پی‌می‌برد.

۲. هرکس نفس خود را شناخت دشمنان خود را که در آن پنهان‌اند خواهد شناخت و هرکس که دشمنان پنهان خود و حیله‌های آنان را شناخت باید از آنها دوری کند و هرکه آنان را نشناخت دشمنش را که هوی و هوس اوست به صورت عقل دیده و برای او باطل و نیستی به‌صورت حق و واقعیت جلوه‌گر می‌شود.

۳. هرکه نفس خود را شناخت می‌داند چگونه آن را اداره و رهبری و کنترل کند و هرکه بتواند نفس خود را کنترل و رهبری کند می‌تواند عالم را رهبری کند.

۴. هرکه از خویشتن خود آگاه باشد در هیچ کس نقص و بدی نمی‌بیند مگرآنکه آن را در خود موجود می‌بیند (همو، ۱۳۸۵: ۲۱۲)

بنابراین انسان در سایهٔ شناخت خویش، استعدادهای بالقوه خودرا شناخته و درجهت کمال خود آنها را

به فعلیت در می‌اورد. به‌علاوه اگر انسان خود را نشناسد یقینا فریب می‌خورد و خطا می‌کند.

دو. ارتباط با مبدء هستی؛ مقصود تأمل و توجه به حقیقت وجود و لازمِ آن است؛ گرچه صدرا معرفت عقلی حق را از طریق اسماء و صفات مطرح می‌کند اما تنها راه رسیدن به حقیقت وجود حق را معرفت شهودی می‌داند که هرکس به اندازه ظرفیت خود می‌تواند آن را دریابد و درواقع این معرفت برخاسته از نوعی تعمق وتفکر و معرفت عقلی مبتنی بر سلوک از (خود خویشتن) به‌سوی خداوند است چراکه انسان جلوه خدا و جامع جمیع اسماء و صفات الهی است و هرکس هراندازه خود را بشناسد خدا و اسمای نیکوی او و کیفیت اشراف خداوند بر اسماء و صفاتش را می‌شناسد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۶۲)

سه. ارتباط با جهان هستی؛ از نظر صدرا هریک از آیات الهی دلالت بر معانی فراوانی دارد یعنی از جهت وجود، دلالت بر وجود آفریننده دارد؛ از جهت حدوث در وقت معین، دلالت بر اراده و علم او به جزئیات، ازجهت منافعش، دلالت بر حکمت و استواری خلقت او و از جهت ارتباط بعضی از آنها به بعضی دیگر به‌صورت نظم دلالت بر وحدت او دارد. وی معتقد است شناخت حقایق این آیات و نشانه‌ها هم درصورت شناخت خود حاصل می‌آید بنابراین انسان به‌واسطه معرفت نفس، حقایق موجودات را درک می‌کند همان‌گونه که عدم تفکر درمورد خویشتن خویش، موجب عدم تفکر در آیات الهی شده و درنتیجه موجب می‌شود فرد از عالم ظلمات و بند شهوات رهانشده و در مراتب اولیه باقی‌بماند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ۲۵۰)

چهار. ارتباط با دیگران؛ ترک معاشرت و دوری از مردم موجب ترک بسیاری از فضایل و خیرات، ازدست‌رفتن سنت‌های شرعی و آداب جمعی، بسته‌شدن راه‌های جوانمردی و کارهای پسندیده و دورشدن از کمالات نفسانی و تدبیرات اجتماعی می‌شود و اگر فرض‌کنیم این فرد به مقصد خود رسیده و بی‌نیاز از آموختن باشد پس باید عهده‌دار ارشاد دیگران و به‌تربیت و اصلاح‌بین مردم بپردازد (همو، ۱۳۸۳: ۳۷۱)

بنابراین کمال عقل و کمال انسان به‌واسطه روابط صحیح حاصل می‌شود و لذا ازنظر صدرا همنشینی با صالحان، انسان را به رستگاری می‌خواند؛ آداب دانشمندان، عقل را افزون می‌کند و اطاعت والیان عادل، کمال عزت است؛ ازاین‌رو روابط صحیح اجتماعی هم، می‌تواند از عوامل به‌کمال رساندن افراد و درنتیجه ایجاد یک زندگی اخلاقی و همراه با سلامت روان باشد.

نتیجه

انسان که در رابطه با وجود مطلق، دچار فقر و ضعف هستی می‌باشد طبیعتاً دچار ضعف در ناحیه علم بوده و درنتیجه می‌توان جهل و غفلت را در وجود آدمی به‌عنوان یک عامل آسیب به‌شمار آورد. نکته قابل توجه این است که گرچه در هر انسانی استعداد مرتبه خاصی از وجود و علم محقق است لکن وی

می‌تواند با تلاش خویش در جهت سعه وجودی خویش گام برداشته و با تسلط عقل بر قوای دیگر، رفتارهایش را به سطح عقلانی سوق دهد. در اینجاست که به‌جهت تلازم بین عقل و اخلاق، فرد از شأنیت اخلاقی بیشتری برخوردار شده و درنتیجه در سایه یک زندگی اخلاقی، آرامش روحی و روانی نیز برای وی فراهم خواهدشد. از نظر صدرا سلامت مطلق روح و روان همان اخلاق نیکو می‌باشد که مولفه‌های اساسی در تبیین آسیب‌شناسی روانی انسان جهت رسیدن به آرامش روانی و تعادل وجودی این‌هاست:

سیر تکوینی نفس، ارتباط با خود، ارتباط خود با مبدأ هستی، ارتباط خود با جهان، ارتباط خود با دیگران.

منابع و مآخذ

۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳٦٦، *غررالحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷،*تفسیر انسان به انسان*، قم، نشر اسراء.

۳. حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۸۵، *عیون مسائل النفس*، تهران، امیر کبیر.

٤. صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم ، ۱۳۸۳، *الاسفار الاربعه*، ج۹، تهران، مولی.

۵. ـــــــــــ ، ۱٤۱۱ ق، *الاسفار الاربعه*، ج۱، تهران، مکتبة المصطفوی.

٦. ـــــــــــ ، ۱۳۸۳، *شرح اصول کافی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.

۷. ـــــــــــ ، ۱۳۸۵، *اسرارالایات*، تهران، مولی.

۸. ـــــــــــ ، ۱۳۸۹، *رساله سه اصل*، تهران، مولی.

۹. ـــــــــــ ، ۱۳۸۰، *المبدء و المعاد*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

۱۰. ـــــــــــ ، ۱٤۲۰ق، *العرشیة*، بیروت، دارالاحیاء لتراث العربی.

۱۱. ـــــــــــ ، بی‌تا، *الحاشیة علی الالهیات*، قم، بیدار.

۱۲. ـــــــــــ ، ۱۳۸۱، *کسر اصنام الجاهلیه*، تهران، بنیاد حکمت صدرا.

۱۳. ـــــــــــ ، ۱۳۸۷، *شواهد الربوبیة*، تهران، مولی.

۱٤. ـــــــــــ ، ۱۳۸۷، *مفاتیح الغیب*، تهران، مولی.

۱۵. ـــــــــــ ، ۱۳۰۲، *رسائل*، اکسیر العارفین، تهران، بی‌نا.